

چا مسکی:

خردگرایی و تجربه‌گرایی

۱-۱ مقدمه

چا مسکی نخستین گام خود را در زبان شناسی رسماً "زمانی برداشت که در پایان تحصیل در دوره^۱ لیسانس پایان نامه‌اش در باره دستور زبان زایشی عبری نوین^۱ نگاشت. در آن زمان این اثر مطلقاً "توجه‌دینگران را به خود جلب نمود و تنها تنی معدود چون کووین (R. Quine) و گودمن (N. Goodman) بودند که چا مسکی را به ادامه راه و تکوین نظریه^۲ زبانی خود بر اساس اصول زایشی تشویق نمودند. چا مسکی نمی‌دانست که همان اثر نخستین سنگ زیربنای نظریه^۳ زبانی نوینی خواهد بود و با این نظریه^۴ انقلابی راستین (به تعریف تامس کوهن (Thomas Kuhn) در زبان شناسی به پا خواهد ساخت.¹ با این همه باید توجه داشت که اشتها رچا مسکی صرفاً "معلول

1- The Generative Grammar of Modern Hebrew

شماره‌های لاتین بر مبنای افزوده‌هایی است که در پایان مقاله آمده است.

نظریه^۱ زبانی یا تفصیلات وی در زبان شناسی نیست، بلکه آنچه عمدتاً "موجب پراوازه شدن چامسکی در محافل علمی گشته، نظراتی است که از سوی وی درباره^۲ امکان برخورداری از پژوهشهای زبان شناختی در دیگر زمینه‌های علمی چون روان شناسی و فلسفه ابسراز شده است، زیرا به طوری که همه می دانیم یکی از جوه تمایز میان انسان و جانور زبان است. زبان و اندیشه آن چنان درهم آمیخته که تصور اندیشه بدون زبان بسیار دشوار است و با قبول این نظریه که زبان جزء لاینفک حیات انسان است طبیعی است که بپذیریم نتایج حاصل از مطالعات زبان شناسی می‌تواند در راه درک طبیعت انسان مفید واقع شود.

هدف چامسکی در تدوین دستور زبان گشتاری این بوده که برخی از خصوصیات با رز زبان را همانند قواعد صریح علوم ریاضی بیان کند. او معتقد است که اصول کلی حاکم بر تشکیل قواعد دستوری تا حد زیادی در همه زبانها مشترک است و نیز آنکه اصول زیربنایی ساخت زبان آنچنان صریح و دقیق^۱ است که می‌توان آنها را فطری و بخشی از طبیعت انسان دانست. و چون دستور زبان زایشی - گشتاری با هدف توصیف و تبیین ساخت زبان انسان ساخته و پرداخته شده و به لحاظ آنکه ساخت زبان انسان از ساختمان ذهن او تاثیر گرفته است، از این رو درک دستور زبان گشتاری برای کسانی که علاقه مند هستند از زقوه^۲ زبان آموزی انسان و لاجرم از غامضترین رفتار او، یعنی اندیشه اش سردرآورند، ضروری است. این رویکرد چامسکی با مسئله زبان، که خواسته پیچیده ترین رفتار انسان را با صریح ترین قواعد معلوم بدارد برای دیگر محققان علوم انسانی و اجتماعی که رفتار انسان را بررسی می‌کنند نحوه پژوهشی شده است.

چامسکی بیشترین نظرات روان شناختی و فلسفی خود را

1- specific and detailed

از پژوهش دربارهٔ ساخت دستور زبان انگلیسی و دیگر زبانها به دست آورده است و برای خواننده نکتہ بین کشف پیوند میان نظرات زبان شناختی وی از یک سو، و نظرات روان شناختی، فلسفی و حتی سیاسی او از سوی دیگر، چندان دشوار نمی باشد. اگرچہ مسکسی در روان شناسی علم مخالفت با رفتارگرایی مفرط برافراشته است - مکتبی که همهٔ اعمال و اندیشه های انسان را در قالب مفهوم محرک - پاسخ و براساس فرایندهای شرطی سازی توجیه می کند، در عالم سیاست نیز فریاد اعتراض چا مسکی را بر علیه سیاست های خارجی دولت آمریکا می شنویم، سیاست استعماری که در جهت تامین منافع خود گاهی حقوق انسانها را گدمال می کند و با انسانها به گونه بزارو ماشین رفتار می نماید. چا مسکی بر این اعتقاد است که افراد انسان از جانوران (که موضوع آزمایشهای اسکینر (B.F. Skinner) و مینای اصول مستخرج وی درباره یادگیری می باشد) و نیز از ابزار ماشینی تفاوت دارند و این تفاوت می باید در علم و سیاست مورد تکریم و احترام باشد. و این همان اعتقاد کلی و اصولی چا مسکی است که نظرات وی را درباره مسائل سیاسی، روان شناسی، زبان شناسی و فلسفی وحدت می بخشد.

چا مسکی ضمن ارائه نظریهٔ زبانی زایشی - گشتاری، اعتقاد خود را در مورد فطری بودن مکانیسم زبان آموزی در انسان، و وجود همگانیهای زبانی^۱ و ضرورت تأکید تشابهات ساختاری در میان زبانها، که همه به یک تعبیر برخوردار استگاه مشترک اندیشه در انسان دالالت می کند، پیاپی آشنا: "بنی آدم از یک گوهرند" را به گوش ما می رساند. و به ملاحظه چنین اندیشه ها است که چا مسکی در جرگه خردگرایان به شمار می آید و میان عقاید او و فلاسفه خردگرای قسرن هفده و هیجده بویژه (دکارت) تشابه فراوان یافت می شود، و نیز به

ملاحظه وحدت درمبانی فکری چا مسکی است که می‌بینیم وی در اوج سیطره ساختگرایی در زبان شناسی و رفتارگرایی در روان شناسی، نظرات مدافعان این دو مکتب فکری را به چالش طلبیده و حتی با دانشجویان یراگما تیست خود که عقایدشان در زمینه معنای شناسی رنگ و بوی دیگر و خارج از محور عقیدتی اوست، سرنا سازگاری نشان موده.

۱-۲ چا مسکی و خردگرایی

در آغا زاین بحث بجاست این نکته را یادآور شویم که دستور زبان گشتاری نظریه ایست عمومی درباره ساخت زبان انسان و از اینرو، هر یک از زبانهای طبیعی با لقوه می‌توانند در شمول قواعد تبیینی آن قرار گیرد. نکته دیگر آنکه چا مسکی در برخورد خردگراییانه با زبان، از "دستور" مجموعه قواعدی را ارائه می‌کند که اهل زبان در ذهن خود داشته و از قبیل این قواعد محدود و معین دستوری می‌توانند جمله‌های تازه و نامحدودی را تولید کرده و درک کنند. دانش انسان درباره جنبه‌های عصب شناختی و روان شناختی این فرایند ذهنی، و به طور کلی آنچه به اصطلاح در "جعبه‌سازه" (کسسه چا مسکی آن را با عنوان "دستگاه فراگیری زبان" نام می‌برد) صورت می‌پذیرد، بسیار اندک است. چا مسکی با ارائه نظریه زایشی کوشیده است از فرایندهای ذهنی - زبانی گویشور توصیف صوری در قالب قواعد صریح و دقیق به دست بدهد و چون معتقد است قواعد دستوری از ساختمان مغز و نحوه کارکرد آن تا شری می‌پذیرد، بنا بر این تفحص در زبان را به منظوری بردن به شگفتیهای ذهن انسان و نیز حصول آگاهی در مورد منشأ معرفت انسان، که از اهم مسائل مجادله آمیز میان دو مکتب فلسفی خردگرایی و تجربه‌گرایی است بسیار

با ارزش می دانند.²

چا مسکی انسان را موجودی می داند که دارای مجموعه استعدادهای معینی است که در کل به آنها ذهن (mind) اطلاق می شود. ذهن انسان او را قادر می سازد تا دانشی کسب کند و در مقابل محرکهای جهان خارج بعنوان موجودی صاحب اراده عمل کند³ (لاینز (J. Lyons): ۱۰۹: ۱۹۷۳).

حال بینیم چا مسکی در توجیه دیدگاه خردگرایانه خود چگونه از مطالعات زبان شناختی بهره می جوید. پیش از آنکه به این پرسش پاسخ بدهیم بی مناسبت نمی دانیم که یا در روشیوم پیش از چا مسکی زبان شناسان پیرو مکتب بلوم فیلیدیا به طور کلی ساختگرایان اصولاً به مباحث نظری التفاتی نداشتند. در نظر آنان هدف زبان شناسی توصیف ساختن زبانهاست. در اروپا این هدف بیشتر در رابطه با جوامع و قبایلی تعقیب می شد که دستور زبان مدونگی نداشتند و از این رو توصیف و تدوین گرامر زبانهای آنها برداشتمندان مسردم شناس و مبلغان مذهبی با توجه به اهدافی که داشتند لازم بود. در آمریکا مطالعات زبان شناسی در دهه های نخستین قرن بیستم عمدتاً در حول محور زبانهای بومی که غالباً "با انقراض گویشوران در خطر نابودی قرار داشتند و رومی زد تا بدین وسیله از ماحوا و فراموشی آنها جلوگیری به عمل آید. بنا بر این، در زبان شناسی ساختگرایسی، هدف و انگیزش مطالعات زبانی چیزی بجز آنکه در فوق اشاره شد، نبود. دیدگاه زبانی چا مسکی اساساً "بانگرش بلوم فیلدمغایرت دارد. به زعم چا مسکی هدف زبان شناسی ارائه نظریه ای در باره ساخت زبان انسان است که در عین کلی بودن (به طوری که همه زبانهای موجود و زبانهای محتمل را در اشتمال خود بگیرد) در مورد دیگر نظایمهای ارتباطی صادق نبوده و کاربرد نداشته باشد. مفهوم برداشت چا مسکی از نظریه زبان شناسی این است که چنین نظریه ای میباید در پی تعیین خواص همگانی اصلی زبان باشد زیرا همان

طور که پیشتر گفتیم خواص همگانی زبان از ساختمان مغز انسان حکایت می‌کند و مطالعه آنها می‌تواند به انسان در جهت شناخت فرایندهای ذهنی آدمی کمک کند. نباید پنداشت که چامسکی تنها کسی است که در مورد زبان و یا نقش نظریه‌های زبانی چنین بسا و را دارد. پیش از او ساپیر (E. Sapir) در کتاب خود زبان^۱ (۱۹۲۱) اهمیت پژوهشهای زبان شناختی را به دلیل آنکه زبان خاص نوع انسان است و برای شناخت اندیشه او بسیار ضروری می‌باشد، یادآور شده است. رومن یا کوبسن (R. Jakobson)^۴ نیز در این رابطه عقایدی شبیه عقاید چامسکی دارد.

ساپیرو یا کوبسن هر دو بر این عقیده اند که برخی از واحدهای واجی، نحوی و معنایی همگانی اند، البته نه بدان معنا که در همه زبانها یافت می‌شوند، بلکه می‌توان آنها را با توجه به تعریفی که در نظریه عمومی زبان آمده و مستقل از هر زبان خاص می‌باشد تشخیص داد. مثلاً، گفته شده که حدود بیست مشخصه متمایز واجی مانند واکبری، همخوانی، سایشی خیشومی... در واج شناسی و همین طور مفاهیمی چون اسم، فعل، صفت، تذکیر، تأنیث، شمارش پذیری... در بخش نحو و معنایی هر یک از زبانهای طبیعی یافت می‌شوند که در نظریه عمومی زبان به جنبه‌های همگانی موسومند، و همه زبانها برخوردار از این جنبه‌ها (و نه همه آنها) را با ترکیب خاصی به کار می‌برند. چامسکی این گونه جنبه‌ها یا عناصر واجی، نحوی و معنایی را همگانیهای جوهری^۲ نامیده است و در تقابل با این مفهوم همگانیهای زبانی، به همگانیهای صوری^۳ اشاره می‌کند و مقصود وی از مفهوم دوم قواعد زبانی و عملکرد آنها در هر یک از زبانهای طبیعی است. به اعتقاد چامسکی با مطالعه قواعد زبانی و نحوه عملکرد آنها است که زبان شناس می‌تواند در جهت شناخت فرایندی ذهنی انسان گام

1- Language

2- substantive universals

3- formal universals

بردارد و از اینرو همگامی‌های صوری در مقایسه با همگامی‌های جوهری از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد.⁵

در اینجا لازم است یادآور شویم که میان دیدگاه چامسکی و دیدگاه بیلومفیلد در رابطه با همگامی‌های جوهری تفاوتی وجود دارد و این تفاوت از نوع کمی است و نه کیفی بدین معنا که به اعتقاد چامسکی هر یک از زبان‌های دنیا از میان همگامی‌های واجی، نحوی و معنایی عناصری را انتخاب و با ترکیب ویژه‌ای به‌کار می‌برند. به عبارتی دیگر، در میان زبان‌ها تفاوتی از لحاظ تعداد عناصر زبانی و شیوه ترکیب آنها وجود دارد. در حالی که بیلومفیلد و پیروان ساختگرای وی، به پیروی از بواس (F. Boas)⁶، تفاوت‌های زبانی را مورد تاکید قرار داده‌اند، چامسکی و همفکران وی، به تبع این اندیشه که افراد انسان دارای شناخت ذهنی مشترکند، انگشت روی تشابهات زبانی گذاشته‌اند (مطالعات زبان شناختی که در سال‌های اخیر درباره همگامی‌های زبانی، زبان آموزی کودک و تحلیل خطاها به عمل آمده است صحت این نظر را که تشابهات زبانی عمیق تـسـرو تفاوت‌های زبانی سطحی‌ترند، تأیید نموده است).

مفهوم ضمنی این کلام که همه زبان‌های انسان به‌طور برابر در

ساخت شبیه به هم هستند چیست؟

ممکن است در پاسخ به این پرسش گفته شود: در همه زبان‌ها به اشیا و خواصی در جهان اشاره می‌رود که اساساً به‌گونه واحدی توسط افراد انسان که از نظر فیزیولوژی و روانی طبیعی هستند، مسـورـد ادراک واقع می‌شوند، و یا در همه زبان‌ها صرف نظر از جوامعی که در آنها به‌کار می‌روند، عملکردهای معینی چون ادای جمله‌های خبری، استفهانی، امری... مورد استفاده دارند. و یا آنکه در همه زبان‌ها از دستگای فیزیولوژیکی و روانی واحدی و با طرز کار واحدی استفاده می‌شود. چنین تبیینی معمولاً از جانب کسانی که پیـسـرو مکتب تجربه‌گرایی هستند، بعنوان دلایلی در جهت توجیه وجود

تشابهات زبانی اقامه می‌گردد. به اعتقاد لاینز (۱۱۷ : ۱۹۷۸) چنین دلایل تجربه‌گرایی نه به نظر منطقی موآید و احتمال دارد که عوامل مورد استناد آنها در ساخت زبان تاثیر گذاشته باشد، اما کلیه خواص همگانی زبان (چه از گونه جوهری باشند و یا صوری) با دلایلی نظیر آنچه در فوق اشاره رفت قابل تبیین نیستند و از اینرو بنا به عقیده چا مسکی، تنها راه تبیین قضیه، قبول این فرض است که انسان به طور فطری دارای "استعداد زبان" است و به‌یمن همین "استعداد" است که همگانیهای زبانی تعیین می‌آیند. چا مسکی می‌گوید همهٔ کودکان، صرف نظر از نژاد و تبارشان به هنگام تولد دارای استعداد زبان آموزی است. کودک به طرز فطری اصول دستور زبان همگانی را در ذهن خود دارد و نیز ذهن او این آمادگی فطری را دارد که وقتی زبانی در اطراف وی تکلم می‌شود اصول دستور زبان همگانی را برای تجزیه و تحلیل عبارات زبان مورد تکلم به‌کار گیرد. چا مسکی با این شیوهٔ استدلال با آئین خردگرایی دست بیعت می‌دهد⁷ و بدین سان میان اندیشه‌های او و عقاید خردگرایان ده‌دکارت که دامنهٔ آنها به زمان افلاطون می‌رسد قرابت فراوان احساس می‌شود.

با وجود آنکه به یک معنا، یعنی وجودانگاریهای فطری در ذهن میان عقاید چا مسکی و دکارت شباهتی وجود دارد، لیکن در نظام فکری این دو اندیشمند تفاوتی وجود دارد که در بحث ثنویت "جسم" و "ذهن" به روشنی معلوم است.⁸

اغلب فلاسفه، بویژه دکارت میان "جسم" و "ذهن" خط فراق کشیده، معتقدند وظایف فیزیولوژیکی و اعمال بدنی مانند دیگر امور جهان مادی تابع قوانین مکانیکی یا فیزیکی می‌باشند. دکارت وجود "نفس" و به عبارتی "هستی" خود را با این عبارت که "می‌اندیشم، پس هستم" به اثبات می‌رساند و بدین ترتیب، اندیشه را ماهیت یا حقیقت نفس خود می‌داند و حس، خیال، مهر، کین، تصدیق و تصور را همه جزو

متعلقات اندیشه میپذیرد. دکارت پس از اعلام نخستین اصل، یعنی حقیقت وجود خویش، وجود صانع را به عنوان حقیقت دوم و دلیل وجود خود به اثبات می‌رساند.

چا مسکی همانند دکارت و دیگر ذهن‌گرایان معتقد است که دست‌کم بخشی از رفتار انسان را محرکهای خارجی یا حالات فیزیولوژیکی درونی تعیین نمی‌کند. به عبارت دیگر برخی از خواص موجود زنده فطری بوده و آنچه در سرشت وی نهفته است به گونه‌ای که طراحی شده تحقق خواهد یافت. البته چا مسکی در کیفیت پروزایمن خواص فطری تاثير عوامل محیطی را از نظر دور نگا ه نداشته است. نکته مهم دیگر این است که اگر دکارت پدیده‌های جسمانی را تابع قوانین فیزیکی می‌داند، ذهن و معقوله‌های ذهنی را به اصل دوم، یعنی روح (âme) منسوب می‌داند. چا مسکی، برخلاف دکارت و اغلب فلاسفه ذهن‌گرا، ثنویت جسم و ذهن را به تعبیر فوق قبول ندارند، بلکه معتقد است که خواص ذهنی نیز تابع قوانین ویژه خود می‌باشند. توجیه این قوانین در پرتو قبول تز وجود ساختارهای فطری ذهن و نحوه فعل و انفعالات ذهنی بر طبق برنامه ژنتیکی از پیش تعیین شده میسر است (چا مسکی ۱۹۷۹: ۹۶). همان‌طور که در سطور بالا اشاره کردیم چا مسکی نقش عوامل محیطی را در کیفیت پروز خواص فطری ذهن نادیده نمی‌گیرد. به عبارتی، چا مسکی امکان این که بتوان "پدیده‌های ذهنی" را بر حسب فرایندهای فیزیولوژیکی و فرایندهای فیزیکی توجیه کرد، رد نمی‌کند و به ملاحظه چنین طرز اندیشه است که چا مسکی از اندامهای ذهنی سخن می‌گوید و از اینرو می‌توان او را در مقایسه با افلاطون و دکارت "فیزیکایست" (فیزیکی‌نگر) نامید.^۹ چا مسکی در اغلب موردزبان به انتقاد تجربه‌گرایی فلسفی و علمی‌گشوده، می‌گوید در مباحث مربوط به ثنویت جسم و ذهن که در

1- "physicalist"

چهارچوب آئین تجربه‌گرایی به عمل می‌آید معمولاً^۱ گفته می‌شود که جسم انسان از اندامهای گوناگون و بسیار پیچیده که دارای ماهیت ژنتیکی می‌باشد تشکیل یافته و تعادل میان اندامها به شیوه‌ای که زیست‌شناسی تعیین نموده است، صورت می‌پذیرد. از سوی دیگر می‌بینیم که تجربه‌گرایان ذهن را همانند لوح سفید، خالی و فاقد ساختار از پیش تعیین شده می‌دانند. چامسکی چنین نگرشی را مردود می‌شمارد و نمی‌پذیرد. که مثلاً^۲ انگشت کوچک انسان در مقایسه با آن قسمت‌های مغز انسان که در اعمال ذهنی او دخالت دارند پیچیده‌تر باشد. مشاهده می‌شود که تجربه‌گرایان مطالعه^۳ جسم را با روشهای علمی امر بدیهی می‌دانند لیکن در مورد شناخت ذهن با تصورات از پیش ساخته با آن برخورد می‌کنند و بدین سان عملاً^۴ آنرا از دایره پژوهشهای علمی بیرون می‌کنند.

در مقابله با این رویکرد ساخت‌گرایانه با ذهن، چامسکی معتقد است که می‌باید ساختهای شناختی گوناگون در ذهن انسان را در جریان رشد و با در نظر گرفتن رابطه^۵ میان آنها و عوامل طبیعی و اجتماعی تحت مطالعه و مذاکره قرار داد تا بتوان اصول حاکم بر آنها را کشف نمود. به نظر چامسکی ذهن مانند جسم در واقع نظامی از اندامهاست که ساخت و کار و فرایند رشد آن بر طبق یک برنامه ژنتیکی تعیین شده است و طرز بالندگی این نظام به نحوه^۶ تعامل آن با محیط بستگی دارد. از این اندیشه^۷ چامسکی دو نتیجه^۸ مهم به دست می‌آید: نخست آنکه، چامسکی در جرگه پیروان آئین کارکردگرایی (functionalism) قرار می‌گیرد چرا که فرض وی این است که هر یک از اندامهای ذهنی، همانند قلب که وظیفه تلمبه زدن خون در بدن را دارد، دارای نقشی ویژه است. دوم آنکه، چامسکی قبول ندارد که "هدف اصلی^۹ زبان ارتباط است، بلکه در نظری سؤال اصلی این است: "انسان چگونه

1- "essential purpose"

موجودی است؟^۱ بدیهی است این پرسش بسیار کلی و فراگیر بوده و کلیه علوم انسانی و بسیاری از علوم طبیعی در پاسخ به چنین پرسشی تدوین شده اند. با امعان نظر به این پرسش بوده که چا مسکی در اوایل مطالعات زبان شناختی، که در کتاب ساختار منطقی نظریه^۲ زبان^۱ (۱۹۷۵a) آمده، روی مفهوم خودمختاری (autonomy) زبان اصرار می ورزید و پژوهشهای زبانی را وسیله ای برای دست یافتن به دنیای تاریک ذهن انسان، و به عبارتی برای درک نظامهای شناختی و فرایندهای فعل و انفعالاتی می دانست. لیکن از نیمه دهه^۳ ۱۹۶۰، مقارن با انتشار کتاب جنبه های نظریه^۴ نحو (۱۹۶۵) و با انضمام بخشی معناسازی به دستور زبان گشتاری (مرحله^۵ دوم روند تکاملی این دستور زبان) او نظریه^۶ خودمختاری دستور زبان را کنار گذاشت تا آنجا که امروزه چا مسکی می پذیرد در تحلیلهای زبانی باید عوامل جامعه شناختی و روان - زبان شناختی را در مدنظر داشت زیرا معلوم گردیده است که انتخاب صورتی خاص زبان بر اثر عوامل فرا زبانی^۲ که به دانش، نیت، باورها و عقاید مشترک گویشوران جامعه زبانی مربوط می شود صورت می پذیرد.

نکته^۷ دیگری که شایسته است در این قسمت از بحث پیرامون خردگرایی چا مسکی ذکر گردد وجود همناختی در نظام اندیشه چا مسکی است. ما چا مسکی را در صحنه سیاست به صورت مبسوطی می بینیم که علیه اعمال سلطه جویانه و استثمارگرانه می شود. این رویکرد سیاسی چا مسکی با عقاید فلسفی وی (که بی شباهت به عقاید فلسفی قرون هفده و هیجده، بویژه دکارت نیست) همخوانی دارد. دلیل این قرابت اندیشه میان چا مسکی و دکارت چیست؟ در نظر دکارت، انسان موجودا ندیشمندی است مجهز به جوهر اندیشه

1- The Logical Structure of Language Theory (LSLT)

2- extralinguistic

(res cogitans) ، جوهری واحد و لایتغیر. این جوهر، به قول معروف، "زهرچهرنگ تعلق پذیرد آزاد است" "ذهن سیاه" و "ذهن سفید" وجود ندارد. تفاوتهای موجود میان انسانها سطحی اند و این تفاوتها در جوهر انسانی و لایتغیرا و تاثیر ندارد. به تعبیری میتوان گفت اگر دکارت زنده میبود ما امروز احتمالا "اوراها چا مسکی" در مبارزه علیه تبعیض نژادی در سنگرواحدی می‌دیدیم. در نظام اندیشه چا مسکی باطل بودن آئین تجربه‌گرایی که ذهن را همچون لوح سفید و آماده برای پذیرش تقریرات طبقه حاکم و بهره‌کش می‌داند جای شگفتی ندارد. حال چراتاکنون آئین تجربه‌گرایی از کرسی منزلت پائین نیفتاده است، چا مسکی در پاسخ می‌گوید برای آن که تجربه‌گرایی به صورت حربهای در دست طبقه‌ای به اصطلاح "مصلحان روشنفکر" جا معده درآمده است و مقبولیت آن نه بخاطر قدرتش در تبیین مسائل بوده، بلکه به خاطر آن است که برای تأمین اهداف سیاست پردازان وسیله خوبی بوده است.¹⁰

در کتاب زبان و مسئولیت^۱ (۱۹۷۹) چا مسکی، که بر مبنای گفت و شنود میان میستورونات (Mistou Ronat) و چا مسکی درباره دیدگاههای سیاسی، فلسفی، روان‌شناختی و زبان‌شناختی چا مسکی تدوین شده، از قول رونات خطاب به چا مسکی می‌خوانیم که حمله روشنفکران مترقی به دستور زبان زایشی... "دقیقا" به خاطر اشاره شما به آنچه که 'انکارهای فطری'^۲ نامیده شده است، میباشد، یعنی محدودیتهای ژنتیکی گه‌بر زبان مترتب است. این فرض به آرماینگرایی متهم گردیده است" (ص ۴۹). چا مسکی در پاسخ به این

1- Lanquane and Responmibility

2- innate ideas

3- genetic limitations

تذکا ررونا ت موگویدا گربیدیریم که افراد انسانی به دنیای زیست - شناسی تعلق دارند ، در این صورت باید قبول کرد که انسان تا بسع قوانین دنیای زیست شناسی است - یعنی جسم او ، اندامهای او و اصول نضج او به طور فطری تعیین شده است و در این صورت دنیای ذهن او نمیتواند مستثنی باشد . چا مسکی به این پرسشها - " آیا نظامهای ذهنی انسان دارای مشخصات عمومی نظامهای بیولوژیکی است؟ " ، " آیا به هر یک از ساختارهای شناختی او کارکردی مترتب است که به طور فطری تعیین شده است؟ " - پاسخ مثبت میدهد و معتقد است که یکی از ساختارها (اندامها) ی ذهنی که در سمت چپ نیمکره مغز قرار گرفته ¹¹ ، نقش اکتساب دستور زبان (grammar) را برعهده دارد . ناگفته نماند مفهومی که چا مسکی از " grammar " را در جدای از مفهومی است که سوسور ، زبان شناس سوئیسی ، از langue (در مقابل parole) ارائه میکند . در نظر سوسور و دیگر زبان شناسان ساختگرا ، یادگیری زبان به یاد سپردن مجموعه ای از جمله ها است و این جمله ها نشانگر قواعد زبان هستند ، در صورتی که در نظر چا مسکی دستور زبان عبارت است از قواعد محدود و معینی در ذهن گویشور که ساختن جمله های نا محدود را میسر میسازد . ¹²

۳-۱ چا مسکی و ساختگرایی ¹³

بی مناسبت نیست در آغاز این بحث به عنوان مقدمه کوتاهی به گوئیسم که مطالعات زبانی در دنیای غرب به زمانهای دوریونان و روم باستان می رسد و در واقع بسیاری از مفاهیم دستور زبان چون " جنس " ، " شمار " ، " حالت " ... از زبان یونانی و فلسفه زبان قرون وسطی مأخوذ است . با وجود قدمت مطالعات زبانی در غرب ، پرسشهای مربوط به " ماهیت زبان " تا قرن هیجدهم همواره در رابطه با فلسفه ، الهیات ، علم معانی بیان و محتملا " به هنگام آموزش

زبان لاتینی، یونانی و عبری مطرح می‌گردید .
 از اواخر قرن هیجده به این سو ، مطالعهٔ زبان به‌طور کلی و
 مطالعهٔ زبانهای زندهٔ دنیا (به‌جز زبانهای باستانی مانندی
 یونانی، لاتینی و عبری) جنبهٔ علمی به‌خود گرفت . در زبان‌شناسی
 تاریخی و تطبیقی کوشش به‌عمل آمد که تحولات تاریخی زبانها را به
 گونهٔ علمی توصیف کنند ، و پیوند میان آنها را معلوم بدارند .
 در نتیجهٔ این تلاشها ، قوانین تغییر اصوات زبانی^۱ تدوین گشت
 و طبقه‌بندی زبانها صورت گرفت و برای یافتن زبان ابتدایی
 (Ursprache) که خاستگاه بسیاری از زبانهای هندواروپایی است ،
 ابرازا میدواری شد .

در اواخر قرن نوزدهم ، قوم‌نگاری^۲ که دربارهٔ آداب و رسوم
 قبایل بومی مطالعاتی انجام می‌داد اطلاعات ذی‌قیمتی دربارهٔ
 قواعد دستور زبانهای بومی در دسترس علاقه‌مندان گذاشت . قوم
 نگاران مدعی بودند برای شناختن هرچه بهتر فرهنگ یک جامعه ،
 مطالعه و تحلیلهای دستوری زبان آن جامعه ضرورت دارد و توصییه
 می‌نمودند که زبانهای این گونه جوامع را نباید از ورای عینک دستور
 زبان لاتینی و یا باقوالبا زبانشناخته شدهٔ دستور زبانهای اروپایی
 مطالعه و بررسی نمود چرا که معتقد بودند تفاوتهای شگرف موجود میان
 فرهنگهای این جوامع به معنای تنوع بی‌حد دستور زبانهای رایج
 در جوامع خود می‌باشند . این طرز اندیشه ، مبنی بر نسبی بودن
 فرهنگ و زبان ، منتهی به هدفی شد که زبان‌شناسان از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰
 دنبال می‌کردند . به‌زعم این زبان‌شناسان زبانهای طبیعی بطور
 بی‌نهایت از یکدیگر متفاوت دارند و زبان هر جامعه بمثابهٔ شبکه‌ای
 است که افراد جامعه از ورای آن جهان خارج را می‌بینند . چنین
 برداشتی از دستور زبان ، پیوند محکمی میان زبان‌شناسی و مردم -

شناسی به وجود آورد. زبان‌شناسان پیرو این مکتب فکری را ساختگرا گفته‌اند و دستور زبان پیشنهادی آنها (با پیشگامانی چون بلوم‌فیلد، فریز (Ch. Fries) و بلوخ (B. Bloch) عناوینی چندی مانند دستور زبان ساختگرا (Structural Grammar)، دستور زبان همزمانی (Synchronic Grammar)، دستور زبان طبقه‌ای (Taxonomic Grammar)، دستور زبان گروه ساختی (Phrase Structure Grammar) و دستور زبان سازه‌های پیاپی (Immediate Constitute Grammar) را به خود گرفته است.

در این مکتب زبان‌شناسی، زبان به گونه‌ای نظامی از رابطه‌ها که با نظم سلسله‌مراتبی آرایش یافته‌اند و نتیجه روش مطالعه همزمانی^۱ سوسورمی‌ها شد، تلقی می‌شود. در این معنا زبان‌شناسی امروزی، صرف نظر از مکاتب گوناگون زبان‌شناسی، "ساختگرا" است (اشترن ۱۲۶: ۹۸۴). آنچه مایه اختلاف میان زبان‌شناسان پیرو مکاتب گوناگون می‌باشد به تعیین و تبیین روابط و تعادل میان عناصر سازه‌های زبانی، یعنی عملکرد زبان به عنوان نظام واحد مربوط می‌شود.

ساختگرایی آمریکا، به عنوان مکتب زبان‌شناسی نوین، از کتاب معروف بلوم‌فیلد، زبان (Language) (۱۹۳۳)، که شکل نوپداخته کتاب درسی بلوم‌فیلد تحت عنوان مقدمه‌ای بر مطالعه زبان^۲، ۱۹۱۴ می‌باشد، مایه گرفته است. ارزش این کتاب عمدتاً "به خاطر ارائه مفاهیمی تازه است که زبان‌شناس را قادر می‌سازد زبان را از زواج گرفته تا جمله تجزیه و تحلیل کند. در این تحلیل زبانی، به تبع سنت علمی رایج در آن زمان که تنها به پدیده‌های مشهود عنایت بود، به معنا توجهی نشد. زبان‌شناسان ساختگرا، همانند دانشمندان مردم‌شناس

1- synchronic

2- Introduction to the Study of Language

که به مطالعه فرهنگها و جوامع بومی اشتیاق نشان می‌دادند، زبانهای را توصیف می‌کردند که اغلب خودبدان زبانها تکلم نمی‌کردند. آنان برای مطالعه اصوات و واژه‌های این گونه زبانها روالهای کشف^۱ را تکمیل و ارائه کردند و چون این روالها را برای مطالعه نحوه کار گرفتن در یادگیری فتند که آنها برای این منظور سودمند نیستند. به دلیل عدم گارآئی روالهای کشف در مطالعه نحوه زبان و نیز به دور ماندن معناشناسی از حوزه تفحصات زبان‌شناسان، ساختگرایی کم‌کم منزلت و مقدرت خود را از دست می‌داد و چا مسکی از جمله پیشگامانی بود که نقاط ضعف این مکتب زبان‌شناسی را سخت به‌دانتقاد گرفت و با انتخاب روش خردگرایی نه مطالعه زبان، دستور زبان گشتاری را ارائه نمود و به حق در زبان‌شناسی انقلابی به پا ساخت.

چا مسکی توصیف‌های دستوری صرفاً "بر مبنای داده‌های زبانی را رد می‌کند و دستور زبان را مجموعه‌ای از قواعد صریح و معین می‌داند که همه جمله‌های دستوری ممکن در زبان خاصی را تولید می‌کند. این رویکرد گشتاری با زبان، اساس نوینی را در مطالعات زبان‌شناسی فراهم آورد چرا که پیشتر در نظریه‌های زبان‌شناسی از زمان سوسور تا زمان هریس (Z. Harris) و هلیدی (M.A.K. Halliday) زبان به گونه پدیده‌ای که بتوان به‌طور عینی تحت مشاهده و تجزیه و تحلیل قرار داد تصویر شده بود. چا مسکی با ارائه قواعد معین تولید ساختارهای دستوری زبان انگلیسی، بر جنبه "خلاقیت"^۲ زبان تأکید گذاشت. جنبه‌ای که زبان‌شناسان ساختگرا آنرا نادیده گرفته بودند. البته چا مسکی خود معترف است که در این اندیشه، از گفته مشهورها مبولت (W. Humboldt)¹⁴ - "زبان از بازار محدود استفاده نمی‌کند" (چا مسکی، ۱۹۶۵: ۷)، الهام گرفته است.

چا مسکی روش کار زبان‌شناسان ساختگرا را در توصیف جمله‌های

ساده‌برمبنای تحلیل سازه‌های پیایی قبول دارند و از این روموینیم که تحلیل سازه‌های پیایی را، به‌عنوان بخش پایه‌قواعدگروه ساختی، اساس دستور زبان زایشی قرار می‌دهد، اما در کتاب ساختهای نحوی^۱ (۱۹۵۷) چامسکی نشان می‌دهد که سودمندی و یا به عبارت بهتر، کارایی دستور زبان سازه‌های پیایی صرفاً "به تحلیل جمله‌های ساده محدود می‌شود و برای بیان رابطه‌های دستوری فراتر از جمله‌های ساده‌نا‌توان بوده و نمی‌تواند به‌گونه‌ی صریح و موجز تغییرات ساختاری نظیر آنچه در جمله‌های معلوم و مجهول رخ می‌دهد بیان کند و لذا چامسکی برای رفع این نقیصه، بخش‌گشتاری را جزئی از دستور زبان زایشی قرار می‌دهد و بدین سان دودسته قواعدگروه ساختی وقواعدگشتاری را از عناصر ضروری نحو زبان معرفی می‌کند.

چامسکی با ارائه قواعد زایشی و گشتاری به منظور تجزیه و تحلیل زبان موجب می‌گردد تحلیل‌های نحوی که تا آن زمان از حیثه علاقه‌مندان زبان‌شناسان به دور مانده بود، در کانون توجه آنان قرار گیرد. روشن‌تر گفته باشیم، قرن‌ها بود معلمان زبان دریا فته بودند که میان ساختهای گوناگون جمله رابطه‌ای وجود دارد و در کتابهای درسی انجام برخی از تمرینات دستوری مانند تبدیل جمله از معلوم به مجهول، مستقیم به غیر مستقیم، بیانی به استفهامی، جمله به جمله عبارت ... مستلزم به کار بستن قواعدگشتاری چندی بود، لیکن نظریه ساختگرایان زبان، که از عهد تبیین تک تک جمله‌ها بر می‌آمد، نمی‌توانست رابطه‌های موجود میان آنها را بیان کند. به کلامی دیگر، پیش از آنکه چامسکی دستور زبان گشتاری را ارائه کند زبان‌شناسان، همانند معلمان زبان و گویشوران زبان، به وجود رابطه معنایی میان سه جمله زیر پی برده ولیکن آنها را از لحاظ دستور زبان سه‌لگوی متفاوت جمله می‌دانستند:

1- Syntactic Structures

1. The soldiers captured the city easily.
 2. The city was easily captured by the soldiers.
 3. The soldiers' capturing the city was easy.
- و نیز دستور زبان ساختگراتوانائی لازم برای معلوم ساختن ابهام عباراتی چون the shooting of the rebels و یا flying planes را نداشت زیرا رابطه‌های نحوی متفاوت عناصر این عبارات را می‌توان صرفاً " با استفاده از مفهوم ژرف ساخت و روساخت معلوم کرد :
4. (Somebody) shoots the rebels.
 5. The rebels shoot (somebody).
 6. (Somebody) flies the planes.
 7. The planes are flying.
- این حقیقت که یک جمله و یا عبارت می‌تواند بیش از یک معنا داشته باشد و نیز آنکه یک معنا می‌تواند در قالب بیش از یک جمله یا عبارت تحقق یابد موجب گردید که چامسکی مفاهیم ژرف ساخت و روساخت را به کار برد. مثلاً " هر یک از جمله‌های زیر دارای بیش از یک معناست :
8. Our business is growing.
 9. We have found her a good daily help.
 10. He decided to retire when he reached the age of sixty.
 11. No one liked the portrait he had painted.
- البته این چامسکی نبود که مفهوم ژرف ساخت و روساخت را برای نخستین بار مطرح کرد. پیش از وی هامبولت، ویتگنشتاین (L. Wittgenstein)، هریس و هاکت (Ch. Hockett) مفاهیم مشابهی را در آثار خود به کار برده بودند (اشترن (H. Stern)، ۱۴۳ : ۹۸۴). لیکن اندیشه دستور زبان مرکب از دو سطح که بر اثر فرایند گذشتاری به طور پویا در تعامل بوده باشد اول بار از جانب چامسکی ابراز شد و

یکی از خصیصه‌های مهم تجزیه و تحلیل زبان شناختی به‌شمار آید. حال که چا مسکی و دستور زبان زایشی - گشتاری او را در تقابل با زبان شناسی ساختگرای پیش‌رو داریم، بی‌مناسبت نمودانیم به اختصار به موضع چا مسکی در رابطه با معناشناسی اشارتی داشته باشیم. نظریه‌ای¹⁵ که چا مسکی در کتاب ساختهای نحوی (۱۹۵۷)، که در واقع مرحله نخست روند تکاملی دستور زبان گشتاری می‌باشد (GT1)^۱، ارائه کرده بررسی ساختهای نحو محدود بود، لیکن در کتاب جنبه‌های نظریه نحوی^۲ (۱۹۶۵) این نظریه به‌گونه مبسوط که کل تحلیل زبان شناختی را در بر می‌گرفت و به نظریه زبانی معیار^۳ معروف است (GT2) ارائه شد. به عبارت روشن‌تر، چا مسکی در کتاب نخست هماهنگ با ساختگرایی افراطی هریس کوشیدنشان دهنده دستور زبان مستقل از ملاحظات معنایی عمل می‌کند و دو مثال زیر را که معروف است در جهت اثبات نظر خود ارائه نمود:

12. Colorless green ideas sleep furiously.

13. Furiously sleep ideas green colorless.

مشاهده می‌کنیم که ترکیب واژه‌ها در (۱۲) و (۱۳) هر دو به یک‌سان بی‌معنا هستند، اما هرگوشورا نگلیسی زبان به خوبی می‌داند که فقط ساخت (۱۲) دستوری است (۱۵: ۱۹۵۷). در کتاب جنبه‌های نظریه نحوی (۱۹۶۵) دستور زبان به صورت کاملاً متغییر ارائه گردید و هر سه بخش واجی، نحوی و معنایی را شامل بود. بخش نحوی به‌نوبه خود علاوه بر قواعد ژرف ساخت و قواعد گشتاری، مشخصه‌های واژگانی را در خود جای داد و از این رو تولید جمله‌های بی‌معنا چون colorless green ideas sleep furiously به دلیل وجود مشخصه‌های

1- generative-transformational grammar, stage 1.

2- Aspects of the Theory of Syntax.

3- standard theory.

واژگانی عملی نبود. گفتنی است در نظریهٔ زبانی معیار، بخش معنایی بر پایهٔ نحو استوار بوده و از این روبه معناشناسی تعبیری (interpretive semantics) معروف است.

در تحولات بعدی که از سال ۱۹۶۵ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریهٔ زبانی معیار به وقوع پیوست، معناشناسی در کانون توجه زبان - شناسان قرار گرفت و نظریهٔ زبانی نوینی از جانب معناشناسان زایشی، که اغلب از شاگردان چامسکی بودند و حالا بر نظریهٔ زبانی او خرده می‌گرفتند، عنوان گردید (هم چنان که چامسکی بر عقاید زبانی ساختگرایان استادان سلفش چون هریس خرده گرفته بود). اینان گفتند به جای آنکه نحو را مرکب از دو سطح ژرف ساخت و روساخت توأم با رابطه‌های بسیار پیچیده با معناشناسی در نظر بگیریم - می‌توانیم ژرف ساخت را همان بخش معنایی فرض کنیم. که مستقیماً به روساخت جمله مربوط می‌شود. به کلام دیگر، معناشناسان زایشی، ژرف ساخت یعنی مرز میان نحو و معناشناسی را از میان برداشتند و بدین سان با زنون فرایندهای زبانی را ساده‌تر کردند ولیکن در بیان ظرایف و دقیق معنایی در قالب قواعد صوری و صریح (نظیر آنچه که در نظریهٔ زبانی معیار چامسکی بود) و ماندند و این خود نظریهٔ زبانی آنها را که در آن معناشناسی بر نحو استوار بوده و به معناشناسی زایشی (generative semantics) معروف است به بن‌بست کشانید.

۴-۱ زبان‌شناسی ساختگرا در مقابل با زبان‌شناسی گشتاری

اگر بلوم‌فیلد را سرسلسلهٔ دستور زبان ساختگرا و چامسکی را نمایندهٔ دستور زبان گشتاری بپذیریم و این دو مکتب زبان‌شناسی را در تقابل با یکدیگر مشخصه‌یابی کنیم به چند نکتهٔ اصلی و متمایز خواهیم رسید. با ذکر این وجوه متمایز، ما نیز کلام خود را به پایان

می بریم :

۱- زبان شناس ساختگرا ، زبان را مجموعه‌ای از عادات ذهنی موداند و در آموزش زبان روی تشخیص ، تقلید و ازبرکردن جمله‌ها با الگوهای ساختاری درجه‌بندی شده و طبقه‌بندی شده تأکید می‌ورزد .

برعکس ، زبان شناسی گشتاری، زبان را نظامی مبتنی بر قواعد بسیار پیچیده و انتزاعی موداند (چامسکی ۱۹۶۶:۴۷) و در نظر او یادگیری زبان درونی گردانیدن این قواعد می‌باشد (ساپورتا (S. Saporta)، ۱۹۶۶:۸۶).

۲- زبان شناسی ساختگرا ، زبان را براساس پیکره^۶ زبانی معین، یعنی آنچه گویشورانش بر زبان می‌رانند (و به اصطلاح "کنش زبانی" یا 'parole' گفته می‌شود) و با روش استقرایی (از جزء به کل و یا در رابطه با مثال زبان از "واج به جمله") توصیف می‌کند .
چامسکی معتقد است که با روالهای تحلیلی تقطیع^۱ و طبقه‌بندی که توسط زبان شناس ساختگرا در مورد پیکره^۶ زبانی اعمال می‌شود نمیتوان قواعد ناظر بر ساختهای واجی و نحوی زبان را به دست آورد (۱۹۶۶:۴۵)، زیرا که زبان شناس ساختگرا برای تشخیص جمله‌های دستوری و غیر دستوری (به عبارتی دیگر، جمله‌های درست یا نادرست) ملاکی بجز آنکه در پیکره^۶ زبانی، یعنی کنش زبانی آمده است ، ندارد . در صورتی که زبان شناس گشتاری با توانش زبانی گویشور (یعنی قضاوت گویشور در تعیین جمله‌های دستوری و غیر دستوری) سروکار دارد و نه با کنش زبانی وی (یعنی آنچه را که او کرده یا می‌کند) .

۳- زبان شناس ساختگرا فقط با روستا ساخت جمله‌ها سروکار دارد و در نتیجه برای تبیین این واقعیت که دوروستا گت یکسان مانند

معنای متفاوتی داشته‌باشد پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد و در آموزش زبان به تمرین الگوهای ساختاری تأکید بسیار می‌گذارد. برعکس، زبان‌شناس گشتاری روی تفاوتهای میان روساخت و ژرفساخت تأکید می‌گذارد و برای توجیه تشابهات، تفاوتهای آنها و ابهامات ساختاری نیروی تبیینی فراوان دارد و در آموزش رابطه‌های نحوی نه تنها روساخت بلکه ژرفساخت جمله را در کانون توجه قرار می‌دهد (اسپلوسکی B. Spolsky (۱۹۷۰:۵۱).

۴- زبان‌شناس ساختگرا با توجه به تأکید فراوانی که روی صورت‌های نحوی داشته‌متم است که معنا را نادیده گرفته‌است. این اتهام به دستور زبان گشتاری نیز که اصول آن در کتاب ساخته‌های نحوی (۱۹۵۷) توسط چامسکی عرضه شده بود وارد است. لیکن زمانی که انتقادات از این دستور زبان (GT1) به دلیل طرد معنا از نظریه‌های زبانی اوج گرفت، چامسکی در کتاب دوم خود، جنبه‌های نظریه‌های نحو (GT2، ۱۹۶۵)، بخش معنائی را در چهارچوب نظریه‌های زبانی خود که به نظریه‌های زبانی معیار معروف است، قرار داد و همان طور که پیشتر به‌جمال اشاره کردیم این نظریه هم به دلیل آنکه در آن به عوامل جامعه‌شناختی و روان-زبان‌شناختی معنا (که اصطلاحاً "معنای وابسته به بافت کلام" گفته می‌شود) توجهی نشده‌است، مورد انتقاد معناشناسان زایشی قرار گرفت.

۵- در زبان‌شناسی گشتاری به لحاظ آنکه توانش زبانی گویشور در مقایسه با کنش زبانی او در مرتبت بالاتری قرار دارد، اهمیت مشخصه‌های واجی و نیز اولویت زبان‌گفتاری که در ساختگرایبی در مدنظر بود، زیر سؤال رفت. دستوریان گشتاری این اندیشه را که زبان نوشتاری با زنمون مستقیم زبان‌گفتاری است مردود می‌شمارند

و معتقدند که رابطه‌های پیچیده میان نظام نوشتاری و زبان گفتاری در خور تعمق و تأمل فراوان می‌باشد (والدمن (A. Valdman): XVII: ۱۹۶۶). به سخنی دیگر، زبان نوشتاری که از کانون علاقه دستوریان ساختگرا به دور مانده بود، در دستور زبان گشتاری از منزلت و اهمیت برخوردار می‌شود.

۶- از ویژگیهای مهم دستور زبان گشتاری تأکیدی است که بر جنبه خلاقیت زبان گذاشته است. در نظریه ساختگرا و دیگر نظریه‌های زبانی هم عصر آن به این جنبه زبان اشاره نشده بود و همان طور که پیشتر گفتیم به واسطه همین خصیصه است که می‌توان با قوا عدم محدود و معین تعداد دبی شمار جمله را تولید کرد و فهمید. این جنبه با نظریه زبانی ساختگرا که یادگیری زبان را همانا یادگیری قالب‌های گوناگون جمله می‌داند، مبانیست دارد.

۷- در حالی که زبان شناس ساختگرا تا کیدرا برتفا و ته‌های موجود میان زبانها و ویژگیهای هر زبان می‌گذارد، دستور زبان گشتاری به عناصر مشترک، یعنی همگانیهای زبانی که زیربنای همه زبانهای طبیعی است، توجه دارد. این دیدگاه دستور زبان گشتاری موجب گردید که زبان شناسی مقابله‌ای^۱، که دوران شکوفایی آن همراه با رونق ساختگرایی در زبان شناسی (با این باور که دشواری و سهولت یادگیری زبان دوم به خاطر وجود تفاوتهای و تشابهات در نظامهای واجی، نحوی و واژگانی میان زبان مبداء و زبان هدف است) رفتارگرایی در روان شناسی بود، پس از فرونشستن جاذبه علمی این مکتب (بویژه مکتب ساختگرایی) به دلیل سست بودن مبانی نظریشان، آسیب پذیر می‌شود. لیکن پس از آنکه نظریه ساختگرا دستور زبان گشتاری پس از انتقاد دبیجا و طردن نظریه زبانی ساختگرا با استقبال زبان شناسان مواجه گردید، مدتی در محافل زبان شناسی

کاربردی در باره اهمیت و امکان کاربرد زبان شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان دوم ابراز تردید شد و سرانجام دای پیت رو (R.J. Di Pietro) با تمسک به اصل همگامی‌های زبانی، بر ارزش و لزوم مطالعات زبان شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان هدف تأکید گذاشت و آنرا از نوزنده ساخت (۱۹۷۱، ۱۹۶۸).

۸- و با لاکره آنکه هر دو مکتب زبان شناسی ساختگرا و گشتاری به سرنوشتی تقریباً مشابه گرفتار آمدند. چامسکی که خود در دامان ساختگرایی رشد یافته بود نخستین کسی بود که بر آن شورید و سستی مبانی نظری آن را آشکار ساخت و چون نظرات زبان شناسختنی وی قبول عامه یافت گروهی از زبان شناسان جوان که عموماً از دانشجویان خود چامسکی بودند و در مسیر اندیشه او گام می‌سپردند از استادشان اعراض کردند و پراورده گرفتند که در نظریه زبانی معیار در تبیین معنا از توجه به عوامل فرا زبانی غافل مانده است.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که زبان شناسان از نیمه ۱۹۶۰¹⁵ بر این عقیده بوده‌اند که محدود ساختن پژوهشهای زبان شناختی به تبیین ماهیت زبانی بدون توجه به زمینه‌های جامعه شناختی و روان شناختی کاربرد آن (که از ۱۸۹۰ تا ۱۹۶۰ با همین کیفیت رواج داشته است) گویای همه حقایق زبانی نیست. از این رو موبینیم هم بلوم فیلدو هم چامسکی که در ارائه نظریه‌های زبان شناسی هر یک نوعی حصر برداشته مطالعه زبان شناسی قرار داده بودند (بلوم فیلدو با کنار گذاشتن معنا، صرفاً به صورتهای نحوی توجه داشت و چامسکی در نظریه زبانی معیار، در تبیین معنا، زمینه‌های اجتماعی و روانی گویشوران را نادیده انگاشته بود) از نیش انتقادات اعیان خود در امان نماندند. پیشتر از آن نهضت فکری نوین کوشیده‌اند اما منتهی تحلیل‌های زبانی را وسیع‌تر کردند و زبان را در رابطه با واقعیتهای خارجی و وضعیت روانی گویشوران بررسی کنند و از برکت چنین اندیشه بوده که از نیمه دهه ۱۹۶۰ رشته‌های نورسته‌ای

چون کاربردشناسی^۱، قوم - روش شناسی^۲، قوم نگاری، نظریه^۳،
توانش ارتباطی^۴، نظریه^۵ مناسبت (کلام)^۶، تحلیل سخن^۷، و
زبان شناسی متن^۸ به وجود آمدند. درباره^۹ وجوه مشترک میان این
رشته‌های نوین دانش به طور کلی می‌توان گفت که:

۱) درهمه آنها زبان عموماً " در رابطه با الف) گوینده - شنونده ،
ب) زمینه^{۱۰} کلام، و ج) موضوع کلام بررسی می‌شود.
۲) مطالعه^{۱۱} معنا در واقع مطالعه^{۱۲} همه دانشی است که شخص درباره^{۱۳}
جهان دارد.

۳) لازمه^{۱۴} ایجاد ارتباط زبانی داشتن الف) مجموعه‌ای از دانش
زبانی (دستور)، ب) مجموعه‌ای از دانش و عقاید غیرزبانی
دایره المعارف)، و ج) مجموعه‌ای از قواعد استنتاج است.

1- pragmatics

2- ethnomethodology

3- communicative competence 4- Theory of Relevance

4- discourse analysis

6- text linguistics

افزوده‌ها

۱) تامس کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی^۱ (۱۹۷۵) ضمن بحث فرضیه‌ها و باورهای که دانشمندان در چارچوبی معین درباره آنها به تحقیق مشغول می‌گردند اصطلاح "paradigm" را به کار می‌برد و می‌گوید ما دامی که این فرضیه‌ها و باورهای مورد عمل ثابت هستند، پژوهش‌دانان به زحمت از حالت طبیعی علمی برخوردار است، بدین معنا که با بکار بستن رویه‌ها و روشهای پذیرفته شده علمی، دانشی حاصل می‌گردد. تغییر در مبانی باورها و فرضیه‌ها به تحول در علم منتهی می‌شود به طوری که اصول باطل شده در یک علم کنار می‌رود و دانشی نوین با مبانی نو نضج می‌گیرد، هم چنان که در گذشته در رشته‌های گوناگون علوم رخ داده است.

۲) از قرن هفدهم و هیجدهم میلادی به این سویکی آزمایشات بحث‌انگیز در میان فلاسفه رابطه میان ذهن و ادراک جهان بوده است. پرسش اصلی این بود که آیا همانگونه که تجربه‌گرایانی مانند لاک (J. Locke) هیوم (D. Hume) و برکلی (B. Berkeley) می‌پنداشتند، دانش انسان حاصل تجربه است و ذهن صرفاً وظیفه ثبت ادراکات حسی را به عهده دارد و یا آنکه به گفته خردگرایان، به ویژه دکارت، دریافت جهان خارج بر حسب مکانیسمهای فطری (و یا به قولی بر طبق برنامه‌های ژنتیکی) به مدد انگارهای ذاتی/ معرفت‌ازلی از قضا یا و اصول خاص تفسیر) صورت می‌گیرد و ذهن تنها منبع دانش است؟

در آئین تجربه‌گرایی گفته می‌شود که همه اعمال و تصمیمات انسان بر اثر حوادث و پدیده‌هایی که پیشتر به وقوع پیوسته تعیین می‌گردد و تابع قوانین علت و معلول است. بدیهی است در این نظام فکری، آزادی در "انتخاب" خیالی بیش نیست و لاجرم انسان

1- The Structure of Scientific Revolutions.

مسئول اعمال و تصمیمات خود نمی‌تواند باشد.

در آئین تجربه‌گرایی حادثه مفاهیم فیزیکالیزم (فیزیکی نگری) و جبرگرایی درآمیخته است گفته می‌شود که دانش و رفتار انسان کلاً از محیط منبعث می‌شود و از این رو پیروان این مکتب میان انسان و جانور تفاوتی عمده نمی‌بینند و معتقدند که افکار، عواطف و مدرکات انسان را می‌توان به گونه‌ای اعمال مشهود فورمول بندی کرده، آنها را با قوانین طبیعی بیان نمود.

۳) به اعتقاد ما، میان این دیدگاه‌ها مسکی که در مغز انسان مکانیسمهای فطری وجود دارد که از قبیل آنها استحصال زبان به مفهوم اخص و دانش به مفهوم اعم واژه حاصل می‌شود، و نیز این که وی انسان را با داشتن چنین ذهنی موجودی صاحب اراده و برخوردار از حق انتخاب می‌داند، تناقض وجود دارد. اگر برداشت ایسین نویسنده درست بوده باشد، به نظر می‌رسد که گره این تناقض را می‌توان با تعریفی که از آزادی اراده یا حق انتخاب می‌کنم - اعمال اراده در حوزه‌ای معین و انتخاب راهی از میان چند راه - گشود چنانکه استاد فقید علامه سید محمد حسین طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام (۱۳۴۸: ۷۸)، در بحث "انسان و اختیار"، اختیار را به مفهوم فوق تفسیر کرده‌اند.

۴) رومن یا کوبسن (۱۹۸۲-۱۸۹۲)، زبان شناس روسی که سالها در کشور آمریکا مقیم بوده از معتقدان سرسخت مکتب زبان شناسی بلوم فیلد می‌باشد.

۵) در بررسی آثار چامسکی که به آنها دسترسی داشتیم، به سه نمونه از اصول همگانیهای صوری برخورد کردیم که می‌کوشیم به اختصار آنها را ذکر کنیم:

۱) اصل الف حاوی الف (A over A) - چنانچه گروه اسمی شامل گروه اسمی دیگر باشد، مانند the man in the car ، the book on the desk، و یا a lady with the dog، وقتی یکی

از قواعد گشتاری مثلاً "استفهامی، منفی، موصول ... در مورد چنین گروه اسمی به کار رود، قاعدهٔ مذکور همهٔ گروه اسمی را شامل می‌گردد:

- 1) The book on the desk has been assigned for the final exam.
- 2) Has the book on the desk been assigned for the final exam?
- 3) *Has the book been assigned on the desk for the final exam.
- 4) The book on the desk which has been assigned for the final exam is good.
- 5) *The book which has been assigned on the desk for the final exam is good.

هر چند چا مسکی اصل (A over A) را به عنوان یکی از همگانیمهای صوری معرفی کرده است، لیکن یادآور شده است که قواعد چندی ناقص این اصل است. لاینز (۱۹۷۳: ۱۱۴) می‌گوید: در این مرحله از پژوهشهای زبانی معلوم نیست که آیا این اصل را باید کنار گذاشت و یا به نحوی آن را جرح و تعدیل کرد تا موارد استثنا را در اشمال خود داشته باشد. نویسنده از پاسخی که چا مسکی ممکن است تا به حال به این پرسش داده باشد. اطلاع ندارد اما معتقد است که نتیجهٔ حاصل از به کار بستن قاعده یا اصل مذکور از دو حال خارج نیست: (۱) یا قواعد گشتاری مطابق با نظر چا مسکی همهٔ گروه اسمی را در بر می‌گیرد و در نتیجه جملهٔ حاصل از لحاظ دستوری درست است، (۲) و یا همهٔ گروه اسمی را شامل نمی‌گردد. در شق دوم، جملهٔ حاصل به دلیل معنای واژه‌های مورد استفاده گاهی از لحاظ دستوری نادرست، و گاهی (با تغییر معنا) درست خواهد بود. به مثالهای زیر توجه

علامه (*) به نشانه‌ها درست بودن جمله است.

کنید :

- 6) A man with dark glasses is talking to the director.
 7) A man is talking to the director with dark glasses.
 8) The man living in the mansion is happy.
 9) Is the man living in the mansion happy?
 10) Is the man happy living in the mansion? (=while he is living in the mansion)

- 11) John will give a lecture on English grammar.
 12) A lecture on English grammar will be given by John.
 13) A lecture will be given by John on English grammar.

(۲) یکی دیگر از قواعد همگانی، قاعدهٔ حالت فاعلی معین (specified subject condition) است که بر طبق آن نمیتوان عنصری را در جمله وارۀ پیرو که دارای فاعل معینی است به عنصری بیرون از همان جمله وارۀ، یعنی به جمله وارۀ پایه نسبت داد. مثلاً در (۱۴) :

- 14) *We expected John to like each other.
 عنصر each other را در جمله وارۀ پیرو John to like each other که دارای فاعل John است نمیتوان به عنصری خارج از آن (جمله وارۀ پیرو)، یعنی به We نسبت داد. به عبارت دیگر، قاعدهٔ حالت فاعلی معین مانع از تحقق این اسناد میشود و لذا (۱۴) و نیز جمله های نظیر * John seems to the men to like each other غیر دستوری است. برای کسب اطلاع بیشتر به فصل سوم کتاب تأملاتی دربارهٔ زبان^۱، ۱۹۷۵، اثر چا مسکی مراجعه شود.

(۳) یکی دیگر از سه قاعده همگانی که چا مسکی در کتاب زبان و ذهن^۲ ۱۹۶۸ بدان اشاره کرده است، قاعدهٔ انعکاس پذیری^۱ reflexivation است، نظیر جمله هائی که در آنها

گروه اسمی مفعول و گروه اسمی فاعل هم مرجع هستند، مانند:

15) John hurt himself.

16) She saw herself in the mirror.

به اعتقاد چامسکی، این قاعده در زبان انگلیسی و بسیاری از زبانهای طبیعی دیگر صادق است در زبان فارسی نیز قاعده مذکور معتبر است. مثلاً در:

(۱۷) او با خودش حرف می‌زد.

(۱۸) من خودم را ملامت کردم.

گروه اسمی "با خودش" (مفعول با واسطه) و گروه اسمی "خودم" را " (مفعول بیواسطه) به ترتیب با گروههای اسمی فاعل - "او" و "من" رابطه انعکاسی دارند.

قاعده انعکاس پذیرى نخستین با توسط مایکل هِلک (M. Helke) در رساله دکترایش (دانشگاه MIT) ارائه گردید. هِلک انعکاس پذیرى را بخشی از قاعده مرجع متصل^۱ مودان دوم می‌گوید که در (۱۹):

19) John lost his way.

گروه اسمی 'his way' به 'John' بازمی‌گردد، به همان شیوه در (۲۰)

20) John hurt himself.

گروه اسمی 'himself' با 'John' رابطه انعکاسی دارد و شرایط کلی مرجع متصل در مورد انعکاس پذیرى جاری است، اما در نظر چامسکی، قاعده مرجع متصل و برخی از قواعدی که هِلک تحت عنوان همگانیهای زبانی از آنها نام برده، هنوز در زبان شناسی از مسائل حل نشده است زیرا بنا به استدلال چامسکی، در (۱۹) گروه اسمی 'his way' لزوماً به John برمی‌گردد، اما در (۲۱) گروه اسمی 'his book' لازم نیست حتماً به 'John' نسبت داده شود، بلکه می‌تواند به شخص دیگری اسناد داده شده باشد. به نقل از چامسکی

(۱۱۴-۱۰۰:۱۹۶۸) در زبان کره‌یی، گروه اسمی مفعول در یک جمله به جای آنکه با فاعل جمله را بطه^۱ انعکاسی داشته باشد، ممکن است به چیزی در نظام شناخت شنونده یا خواننده^۲ جمله مربوط گردد. چا مسکی نتیجه می‌گیرد که راه‌قوا عده‌مگانی کا ر بسیار دشواری است و برای آنکه بتوان به قاعده^۳ همگانی دست یافت لازم خواهد بود زبانی عمیقاً تحت مطالعه و بررسی قرار گیرد. گاهی در راه تدوین یک قاعده^۴ همگانی، پژوهشگر به نمونه‌هایی برخورد می‌کند که ناقض آن قاعده^۵ همگانی مورد نظر است. در چنین مواردی چا مسکی دوره پیشنهاد می‌کند: یا نمونه‌های خلاف قاعده را با یاد موقتاً به کناری گذاشت تا در فرصتی دیگر دوباره در باره آنها به تأمل پرداخت، و یا آنکه آن قاعده یا فرضیه را با زسازی نمود. انتخاب یکی از این دو راه کار آسانی نیست.

۶) بوواس (F. Boas) ۱۹۲۲-۱۸۵۸، دانشمند مردم شناس آمریکائی، مؤسس "نشریه بین‌المللی زبان شناسی"^۱ آمریکائی و یکی از پایه‌گذاران انجمن مردم‌شناسی آمریکائی است. وی مدت چهل سال در دانشگاه‌های گوناگون آمریکا به تدریس مردم‌شناسی مشغول بود و در این مدت ریاست "مؤسسه آمریکایی توسعه و پیشرفت علوم"^۲ و نیز ریاست چندین موزه فرهنگی و مردم‌شناسی را عهده‌دار بود.

اهمیت کار بوواس را می‌توان در پرتو عقاید متفاجوت مردم‌شناسان درباره انسان دانست. گروهی از مردم‌شناسان که تا بسع مکتب فکری "تکامل" (evolution) هستند، تفاوت‌های موجود میان انسان متمدن و ابتدایی را حاصل شرایط محیطی، فرهنگی و تاریخی می‌دانند. دسته دیگر، که به نسب‌گرایان فرهنگی (cultural relativists) معروفند، نظریه^۳ تکامل را، که بر محور

1-The International Journal of American Linguistics
2-The American Association for the Advancement of Sciences

قوم مداری^۱ دور می‌زند و در آن اقوام دیگر در مقایسه با قوم خود پست شمره می‌شوند، رد می‌کنند و معتقدند که همه گروه‌های انسان به طور برابر با ما به گونه‌های متفاوت تکامل یافته‌اند. بسو و اس در جرگه دوم قرار دارد، و در واقع، او بنیان‌گذار مردم‌شناسی نسبی‌گرا، فرهنگ مدار^۲ و غیرنژادی است.

(۷) نباید فراموش کنیم زمانی که چا مسکی مشغول تدوین نظریه^۳ دستور زبان گشتاری بود، نظریه‌های حاکم در زبان‌شناسی و روان‌شناسی به ترتیب ساختگرایی و رفتارگرایی بود و لذا در ابتدا مانند دیگر زبان‌شناسان و روان‌شناسان با نظریه^۴ تجربه‌گرایانه^۵ استحصال معرفت^۶ مخالفتی نداشت. اما طولی نکشید که چا مسکی در تأملات و تفحصات زبانی از آئین تجربه‌گرایی دورتر و دورتر شد و بعد به عنوان سردمدار انقلاب نوین به مصاف اندیشه‌های ساختگراییانه و رفتارگراییانه در زبان‌شناسی و روان‌شناسی رفت.

(۸) سیرل (John Searle) در مقاله‌ای تحت عنوان "انقلاب چا مسکی در زبان‌شناسی"^۲، (۱۹۷۴) ضمن اشاره به وجود تشابه در عقاید خردگراییانه چا مسکی و دکارت می‌گوید: "درست است که دکارت گفته است ما در نهاد خود انگارهای فطری مانند انگارمثلت، کمال و یا خداوند را داریم، اما من به مطلبی از دکارت برخورد نکردم که گفته باشد نوزبانهای طبیعی فطری است. بلکه کاملاً برعکس، به نظر می‌رسد که دکارت زبان را پدیده^۶ قراردادی می‌پنداشت... در نظر دکارت مفاهیم فطری هستند، در صورتی که زبان پدیدیده^۶ قراردادی و اکتسابی است. بعلاوه، دکارت امکان وجود معرفت ناخودآگاه را، که در نظام چا مسکی بسیار مهم می‌باشد، قبول ندارد. در نظر دکارت انسان حیوان ناطقی است که به طور قراردادی برچسب‌های زبانی را به نظامی از مفاهیم فطری نسبت می‌دهد. برعکس، چا مسکی

1- ethnocentricism

2- culture-centered

3- Chomsky's Revolution in Linguistics

معتقد است که انسان اساساً حیوان نحوی است که به‌یمن برخوردار از نظام فطری، جملات را تولید کرده و آنها را درک می‌کند. ... یک قیاس مناسب‌تر تاریخی آن است که چا مسکی را به‌جای مقایسه با دکارت با لایب‌نیتس (Leibniz) مقایسه کنیم که مدعی بوده وجود انگارهای فطری در ما به‌گونه‌ای مجسمه‌ای است که شکل آن از پیش در یک تخته سنگ مرمرینی وجود داشته باشد (ص ۱۹).

شایدی مناسب‌تر نباشد در اینجا شرح کوتاهی دربارهٔ با‌رون گوتفرد ویلهلم فون لایب‌نیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶) بیاوریم تا خواننده محترم را با عقاید فلسفی وی و لویه مقدار اندک آشنا سازیم. اصولاً لایب‌نیتس دارای دو نوع فلسفه بود: نخست فلسفهٔ مردی که به‌لحاظ انتسابش به‌دربار برای سران قوم و شاهان و تحمیل ارادهٔ آنها بر رعایا حقوق الهی قایل است، و دوم فلسفهٔ مردی آزادخواه که همهٔ مردم را برابر و مساوی می‌داند و برای هیچ‌کس آزادی اراده و اختیار قایل نیست. وی در این فلسفه تحت تأثیر شدید اسپینوزا بود و مانند اسپینوزا آزادی اراده را انکار می‌کرد و معتقد بود که برای همیشه، جوهرهای فردا از پیش مقرر شده است که چگونه حرکت کنند. هیچ روح و نفسی نمی‌تواند قدمی از مسیر محتوم خویش در زندگی انحراف جوید. ... اعمال ما مانند قیافه‌ها یمان و مانند عضلات و ما هیچ‌های بدنمان از پیش از تولد ما، حتی پیش از پیدایش جهان مشخص و معین بوده‌اند. بنا بر این از روز اول و بر طبق قوانینی لایتغیر طبیعت، مقدر بوده است که شکسپیری زاده شود تا آثا رملکوتی از خویشتن باقی گذارد، و سقراطی پا به عرصهٔ گیتی نهد که در راه مردم کشته شود (از کتاب بزرگان فلسفه، ۳۵۹: ۱۳۶۵).

۹) مراد از "فیزیکالیسم" (physicalism) یا فیزیکی‌نگری، آن نظام فلسفی است که در آن افکار، عواطف و حالت ذهنی انسان همانند رفتار مشهود و فورمول‌بندی شده و در پرتو قوانین فیزیکی^۱

تبیین می‌شوند .

۱۰) حملهٔ چامسکی به آئین تجربه‌گرایی به‌یک مفهوم صیغهٔ سیاسی دارد . این اندیشهٔ فلسفی که ذهن انسان همچون لوح سفید است و معرفت او صرفاً از طریق خواص حاصل می‌آید ، با امیال و اهداف روشنفکران تکنوکرات (در شرق) و روشنفکران لیبرال (در غرب) مطابقت دارد چرا که در چنین نظام فکری ، افراد انسان به‌گونه‌ای موجودات خالی ، نرم و قابل کنترل بوده ، می‌توان به‌آسانی بر آنها حکومت کرد و راه و سرنوشت آنها را تعیین نمود . این طرز اندیشه درست در مقابل جبرگرایی (determinism) قرار دارد زیرا پیروان این مکتب فکری که برای تبیین حوادث و پدیده‌ها در پی کشف قوانین علت و معلولی هستند عقیده دارند که افراد انسان هرکدام به‌حکم قانونی ازلی برده ، کارگر ، کشا ورز ، بازرگان ... به‌دنیایا می‌آیند . با زتاب چنین افکار جزمی همواره طرفداران نهضت اصلاحات اجتماعی را نگران ساخته و با اختیار موضع کاملاً مخالفی می‌گویند طبیعت انسان افسانه‌ای بیش نیست ، طبیعت اوزا شیده تاریخ است .

چامسکی با رد عقاید جبرگرایانه که مهرسیاه سرنوشت محتموم ، مطلق و لایتنغیر را بر پیشانی بشریت می‌زند و نیز با رد این باور که معرفت انسان حاصل محسوسات و مدرکات حواس اوست و از استعداد های فطری تهی است ، موضع میانی برگزیده است — انسان دارای استعداد های فطری است اما کیفیت نضج این استعدادها از عوامل محیطی و اجتماعی او تاثر می‌پذیرد .

(۱۱) درباره زبان و مغز . که به منابع زیر :

Adrian Akmajian, Richard A. Demers, and Robert M. Harnish.
1984. An Introduction to Language and Communication.

(Sec ed), M. I.T. Press.

Norman Geschwind. 1974. 'The Brain and Language,' in George A. Miller (ed), Psychology and Communication. Forum Series. Voice of America, pp. 69-80.

کتابنامه‌های مندرج در پایان این دو مقاله می‌توانند علاقه‌مندان پژوهش دربارهٔ موضوع بالا را به منابع دیگر هدایت کند.

(۱۲) برای اطلاع از تاریخ توسعهٔ مطالعات زبانی ر. ک به

منابع زیر:

J.M.Y. Simpson. 1979. A First Course in Linguistics.

Edinburgh University Press. chs: 3 and 5.

R.H. Robins. 1980. General Linguistics: An Introductory Survey. London: Longman.

F.P. Dinneen. 1967. An Introduction to General Linguistics. New York, etc: Holt, Rinehart and Winston, chs: 4 and 5.

(۱۳) در زبان شناسی، تاریخ پیدایش ساختگرایایی به سال ۱۹۱۶ برمی‌گردد، سالی که کتاب زبان شناسی عمومی (Cours de linguistique general)^۱ سوسور منتشر گردید. به دلیل اهمیت کار سوسوری مناسبت نمودانیم به چند مورد از نظرات او، بنیانگذار ساختگرایایی و به قولی پدر زبان شناسی امروز، به اختصار اشاره کنیم:

(۱) پیش از سوسور، نودستوریان معتقد بودند که زبان شناسی

۱- این کتاب بر مبنای یادداشت‌های درسی سوسور در سالهای میان ۱۹۱۱-۱۹۰۷، هنگامی که وی در دانشگاه ژنوا مشغول تدریس بود تدریس شده است. گردآوری مطالب و چاپ کتاب پس از مرگ سوسور توسط دو تن از دانشجویان صورت گرفت.

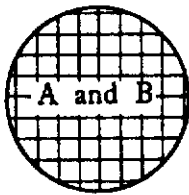
برای آنکه از جنبه علمی و تبیینی برخوردار گردد، باید لزوماً "تاریخی باشد. سوسوربا این نظر مخالف بود و عقیده داشت که زبان - شناسی همزمانی نیز می‌تواند به همان درجه زبان شناسی تاریخی یا درزمانی^۱، علمی و تبیینی باشد. البته این کلام بدان معنا نیست که سوسور منکر ارزش و اعتبار زبان شناسی تاریخی بود، بلکه آنچه که وی می‌گفت این بود که زبان شناسی تاریخی و همزمانی مکمل یکدیگر بوده و زبان شناسی تاریخی منطقیاً بر زبان شناسی همزمانی مبتنی است.

(۲) در نظر سوسور به زبان صورت است، نه ماده و پروژه تمثیل، مثال بازی شطرنج را ذکر می‌کند - بدین معنا که قواعد بازی شطرنج تابع جنس و شکل مهره‌های بازی نیست. آنچه در این بازی اهمیت دارد این است که هر یک از مهره‌ها نقش معینی به عهده دارند و از قواعد بازی متابعت می‌کنند. در زبان نیز که وسیله ارتباط است، ماده ارتباطی می‌تواند صورت، تصویر، رنگ و... باشد. ماده ارتباطی همانند جنس مهره‌های شطرنج اهمیتی ندارد، بلکه عناصر زبانی و قواعد ترکیب آنها با یکدیگر و در رابطه با کل نظام مهم می‌باشد.

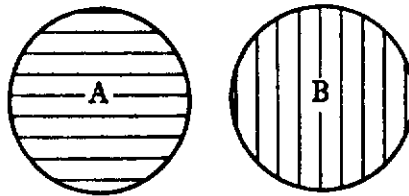
در این مفهوم لاینز، واژه ساختار (structure) یا نظام (system) را به واژه صورت (form) ترجیح می‌دهد (۱۹۸۶: ۲۲۰).

(۳) هر واحد زبانی (به استثنای جمله) از لحاظ بافت (context)، کاربرد کمی و بیش محدود دارد. به عبارت دیگر، هر واحد زبانی زیر جمله دارای مشخصه توزیعی معین است. لاینز (۱۹۷۱: ۷۰) واحدهای زبانی زیر جمله را از لحاظ توزیع به چهار گروه تقسیم می‌کند: (۱) توزیع معادل (equivalence) - دو یا چند واحد زبانی در مجموعه‌ای از بافتها به کار می‌روند، (۲) توزیع مکمل (complementary) - واحدهای زبانی هیچ بافت کاربرد مشترک

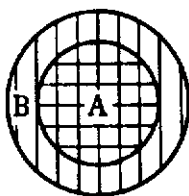
ندارند، ۳) توزیع مشتمل (inclusion) - یک واحد زبانی، واحد زبانی دیگر را در اشتغال خود دارد، و ۴) توزیع متداخل (overlapping) بافت‌هایی که X و Y در آنها به کار می‌روند اما در دیگری بافت‌هایی که X به کار می‌رود، Y به کار نمی‌رود و بالعکس. هر واحد زبانی، بسا توجه به قابلیت حدوث در بافت خاصی، دارای دو نوع رابطه جانشینی (Paradigmatic) و همنشینی (syntagmatic) است. مثلاً " b در بافت /-et/ با /n/ و /s/ دارای رابطه جانشینی با /e/ و /t/ دارای رابطه همنشینی است. و یا در سطح واژگان واژه "bottle" با واژه‌های "pint" و "cup" رابطه جانشینی و با "of" و "milk" رابطه همنشینی دارد.



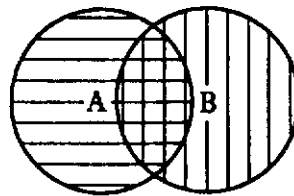
(۱) توزیع معادل



(۲) توزیع مکمل



(۳) توزیع مشتمل



(۴) توزیع متداخل

۴) سوسورزیان را نظامی از علایم می‌دانند. هر علامت (signe) زبانی از دو قسمت تشکیل شده است. تصویر صوتی (image acoustique) یا صورت (significant) و مفهوم (signifie). رابطه میان صورت و مفهوم زبانی قراردادی است.

۵) منحصر بہ فرد بودن نظام ہر یک از زبانہا در بینش ساختگرایسی در واقع مہر تائیدی است بر نسبیت زبانی، بدین معنا کہ در میان زبانہا، بجز آنچه در خواصی چند ما نندزایائی،^۱ جابجایی^۲ (مجزا و دارای مرز معین بودن واحدهای زبانی)، تجزیہ دوگانہ^۳ و انتقال سواریت فرهنگی و اجتماعی^۴ مشترکند (ہویجر (H. Hoijer)) ۶-۵۷: ۱۹۶۹، همگانیشہای زبانی (کہ دستوریان پیرو مکتب چا مسکی از آنہا صحبت می کنند) وجود ندارد .

۶) وبالاخرہ آنکہ نظام ہرزبان را میتوان از عوامل تاریخی کہ موجود آن بودہ است و نیز جدا از عوامل اجتماعی و روان شناسی تحت بررسی قرار داد و با این بیان سوسور حکم بہ استقلال زبان شناسی دادہ و معتقد است کہ نظام ہرزبان ویژہ آن زبان بودہ و میباید بر طبق قواعد خاص خود توصیف گردد (مطالعہ زبانہای ناشناختہ بومیان آمریکا بہ دور از مفاہیم دستور زبانہای سنتی ملہم از این اصل است) .

۱۴) ویلیام فن ہامبولت (۱۸۳۵-۱۷۶۷) - زبان شناساس آلمانی، دانشمندی کہ برای نخستین بار مطالعہ تطبیقی زبان را بر مبنای تاریخ و مردم شناسی قرار داد . آثارش در ۱۵ جلد (۱۹۳۶ - ۱۹۵۳) شامل مطالعات وسیعی دربارہ زبانہای با سک و جاوہای است .

۱۵) توضیح ابہام معنایی در جملہ های (۸-۱۱) :

- 8) Our business is growing.
 a. Our business is getting expanded.
 b. Our business is producing something (eg vegetables, decorative plants).

1) productivity

2) displacement

3) duality of patterning

4) tradition transmission

کتابنامه

- ۱- استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی. شیعه در اسلام، ق—م : دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۴۸.
- Akmajian, A., Richard A. Demers, and Robert M. Harnish. 1984. Linguistics: An Introduction to Language and Communication. M.I.T. Press.
- Bloomfield, L. 1937. Language. New York: Holt.
- Chomsky, N. 1957. Syntactic Structures. The Hague : Mouton.
- _____. 1965. Aspects of the Theory of Syntax. M.I.T. Press.
- _____. 1966. Topics in the Theory of Generative Grammar. The Hague: Mouton.
- _____. 1968. Language and Mind. Harcourt, Brace, Jovanovich.
- _____. 1975_a. The Logical Structure of Language Theory, Plenum. Introduction (1975) to the original written in 1955.
- _____. 1975. Reflections on Language. New York: Pantheon.
- _____. 1979. Language and Responsibility. New York: Pantheon Books.
- Dinneen, F.P. 1967. Introduction to General Linguistics. New York, etc: Holt, Rinehart, and Winston.
- Di Pietro, R.J. 1971. Language Structures in Contrast.

Rowley, Mass. Newbury House.

Geschwind, Norman. 1974. "The Brain and Language," in George A. Miller (ed). Psychology and Communication. Forum Series, pp. 69-80.

Hoijer, H. 1969. "The Origin of Language," in Linguistics. Forum Series.

Lyons, J. 1971. Theoretical Linguistics. Cambridge: The University Press.

_____. 1973. Noam Chomsky. New York. The Viking Press.

Robins, R.H. 1980. General Linguistics: An Introductory Survey. London: Longman.

Sapir, E. 1921. Language. New York: Harcourt Brace.

Saporta, S. 1966. "Applied Linguistics and Generative Grammar," in Valdman (3d), Trends in Language Teaching. New York, etc. McGraw-Hill.

Searle, John. 1974. "Chomsky's Revolution in Linguistics," in Gilbert Herman. On Noam Chomsky: Critical Essays. New York: Anchor Books.

Simpson, J.M.Y. 1979. A First Course in Linguistics. Edinburgh University Press.

Spolsky, B. 1970. "Linguistics and Language Pedagogy: Applications or implications?" in E.J. Alatis: Linguistics and the Teaching of Standard English to Speakers of Other Languages or Dialects. Report of the 20th Round Table on Linguistics and Language Studies. Washington, D.C. Georgetown Press.

- Stern, H.H. 1984. Fundamental Concepts of Language Teaching. Oxford University Press.
- Valdman, A. 1966a. "Introduction," in Valdman, Trends in Language Teaching. New York, etc.: McGraw - Hill.